

# شعر فارسی در شبه قاره هند و پاکستان

- بخش دوم
- آن ماری شیمل
- ترجمه ص. شهبازی



■ ... شعرا سعی می‌کردند تا ابزار معمولی زندگی روزمره را وارد شعرشان کنند و آنهم با تعبیراتی عجیب و غریب، نظیری می‌گوید: «طالب فکر غریب و معنی بیگانه باش». و بدین ترتیب نوعی شعر که شاید بتوان آن را بیان حال (Mannerism) وقوع گوئی؟! نامید، پا گرفت که از بعض جهات یادآور بدیع افراطی شعر عربی قرن نهم است که در آن از اشیاء تشبیهات غریبی به دست داده می‌شود.

البته شعرای هندبایری همچنان به سرودن قصیده، غزل و مثنوی به شیوه مرسوم ادامه می‌دادند و در برخی از این انواع، اشعار زیبایی نیز آفریدند. ولی انسان، در پس ظاهر تابناک و درخشان این اشعار، حال و هوای غم ورنجی احساس می‌کند، و تعجبی ندارد که یکی از کلمات شاعرانه متداول آن دوران «شکست» است و این، همزمان با دوره‌ای است که خط شکسته در هند و ایران به وجود آمد. بی شک فرق صوفیه، به خصوص نقشبندیه که در اواخر قرن هفده نفوذ چشمگیری پیدا کرده بودند، نقشی اساسی در انتخاب چنین ایمازهایی داشتند، چرا که به عقیده این فرقه، قالب هستی انسان باید در هم بشکند تا گنجینه پنهان ضمیرش آشکار گردد.

آغاز سبک هندی همواره با اسامی «فیضی» و «عرفی» همراه است. فیضی، شاعر دربار اکبر و برادر تذکره نویس دربار اکبری - ابوالفضل - بود. او هندی الاصل بود و شعرش تا حدی شبیه اشعار جامی است. اشعار فیضی پخته و خوش آهنگ و نمایانگر قابلیت و معلومات عمیق شاعر است. قرنهایست که مقایسه فیضی و عرفی شیرازی موضوع مورد علاقه تذکره نویسان بوده است. سبک شعر عرفی، فاخرتر و پخته‌تر است و لبریز از مبالغه‌های شاعرانه، گرچه به علت طنطنه کلام و مغلق‌گویی مورد انتقادهای جدی قرار گرفته است، اما آثارش به مراتب دلنشین‌تر از فیضی است. «بدایونی»، که از فیضی متفر است، با خوشحالی (و احتمالاً کمی اغراق) می‌نویسد: اشعار عرفی را در سر هر کوچه و بازار می‌فروشتند و حال آن که فیضی مجبور است به کاتبان و نسخه‌نویسان دستمزد بپردازد و سرانجام نسخه اشعارش را به رایگان به خلائق قالب کند! و اما، انصافاً، قصیده حسب حالیه عرفی با مطلع «از در دوست چه گویم به چه عنوان رفتم» با توصیفی که از کشاکش یأس و امید کرده است، یکی از آثار برجسته زبان فارسی است: از در دوست چه گویم به چه عنوان رفتم همه شوق آمده بودم، همه حرمان رفتم پس به دیوار زدم سر که درین کوچه تنگ آدمم مست و سراسیمه و حیران رفتم دل و دین و خرد و هوش و زبان بازم ده تا بگویم ز در دوست به سامان رفتم اشتیاق به تحمل درد ورنج که از مختصات بارز اشعار صوفیانه است به خوبی در غزلهای عرفی به چشم می‌خورد:

بیا ای درد، می‌خواهم رهم از عالم هستی  
به غم پیوندم و بگریزم از شادی و سرمستی<sup>(۳)</sup>

گرچه فیضی و عرفی هر دو نسبتاً در جوانی مُردند ولی در دهه‌های بعد، شاعران دیگری بر صحنه ادبیات هند ظاهر شدند: به نام ظهوری، شاعر دربار شاهزادگان

دکتری، (که قبلاً اشاره ای به او شده است)، «صائب»، شاعر ایرانی نیز شش سالی در هند به سر برد و در ادبیات هندوستان مؤثر بود. در میان شاعران برجسته، نظیری، شاخصیتی دارد که در آثارش، پیچیدگیهای سبک هندی کاملاً نمایان است و طالب آملی نیز از جمله شاعرانی است که برخی از ابیاتش به صورت ضرب‌المثل درآمده است، مثل این بیت:

لب از گفتن چنان بستم که گویی

دهن بر چهره زخمی بود و به شد

یا این مصراع زیباییش: «که گل به دست تو از شاخ تازه ترماند».

«کلیم» را شاید بتوان از بهترین شاعران متغین و متنوع گفتار اواخر عهدبابری به شمار آورد. او در توصیف حوادث مختلف دوره شاه جهان، مثنویهایی سروده است، مثلاً توصیف جالبی دارد از بروز قحطی و خشکسالی در دکن: «وقتی دنیا و عقبی چون ساعتی شنی از زنده و مرده، پر و خالی می‌شد...» و نیز درباره نبرد اورنگ زیب جوان با یک فیل دمان. تشبیهات کلیم، ظریف و زیرکانه است و در غزلیاتش شرح شوق و پرهیز (ناز و نیاز) با تصویرهایی به یادماندنی بیان شده اند:

ما ز آغاز و زانجام جهان بی خیریم

اول و آخر این کهنه کتاب افتادست.

□

نه همین می رمد آن نوگل خندان از من

می کشد خار درین باده دامان از من

با من آمیزش او الفت موج است و کنار

روز و شب با من و پیوسته گریزان از من

در میان شعرای دیگر این دوره، می توان از «قدسی مشهدی» نام برد. شعر معروف او در ستایش [حضرت] محمد [ص] هنوز هم در هندوستان محبوبیت دارد. آغاز شعر «خوش آمدی ای سیدمکه و مدینه و عالم عرب»<sup>(۳)</sup> حاکی از تمایل هندیها به تأکید بر اصلیت عربی پیامبر (ص) است.

مقارن ظهور شاعران فراوان، نثرنویسان بسیاری هم در بحبوحه سلطنت با بریان قدم به عرصه ادبیات نهادند که از آن جمله بودند وقایع نگاران دربار اکبری از قبیل «بدایونی» با مواظقت انتقادآمیزش، و «ابوالفضل» که غالباً عقاید تحسین آمیزش درباره اکبر در قضاوتها و استنتاجهایش اثر می‌گذارد؛ در دربار جهانگیر و شاه جهان نیز نویسندگانی بودند که غالباً با توجه بیش از اندازه به لفاظی، مفهوم مطالب تاریخی را فدای صنایع لفظی می‌کردند. خود جهانگیر نیز خاطراتش را به نام «تروک جهانگیری» به فارسی نوشته است. روحانیون و مشایخ فرقه صوفیه نیز به فعالیتهای ادبی خاص خودشان ادامه می‌دادند؛ اینان در عین حالی که به همان شیوه معمول از دوران حسن سنجری به ثبت و ضبط محالس و کلمات مشایخ فرقه خویش اشتغال داشتند، به تألیف تواریخ مشروحه نیز پرداختند تا مبتدیان و یاران را با میراث معنوی مشایخ فرقه آشنا سازند. نویسندگان دیگری دست به نوشتن تذکره‌هایی برای معرفی شعرای دوران گذشته زدند و برای تذکره‌های خود نیز عناوین رمانتیک‌ی مثل

میخانه، بتخانه و گلزار برگزیدند. بعدها این عناوین به گونه‌ای انتخاب می‌شد که نمایانگر تاریخ تألیف تذکره باشد. [جمع حروف نام کتاب به حساب جمل مطابق تاریخ تألیف کتاب می‌شد]. بازار ترجمه و شرح و تفسیر نویسی بر آثار عرفانی کلاسیک نیز گرم بود، مثلاً تحقیقات زیادی درباره آثار ابن العربی انجام گرفت و تفسیرهای مختلفی بر مثنوی مولوی نوشته شد.

شعر و نثر فارسی، علاوه بر پایتخت [هند]، در دیگر نقاط کشور از جمله بنگال و سند نیز همچنان در حال شکوفائی و گسترش بود. «سند» به طور مثال می‌تواند به وجود چند شاعر فارسی سرای خوب بیابد. از جمله «میرمعصوم» نامی که گذشته از شاعری، خطاطی برجسته و طراح بسیاری از کتیبه‌های عهد اکبری نیز بود. او همچنین به عنوان سفیر اکبر نیز خدمت کرد و علاوه بر اینها پزشکی حاذق بود و تاریخدان و تاریخنویس برجسته زادگاهش - سند - که به سال ۱۵۹۱ به امپراطوری دهلی پیوست.

وایسین سالهای سلطنت شاه جهان، همچو باران رحمتی فرهنگ اسلامی

هندوستان را بارور ساخت. در دوره سلطنت او، ولیعهدش داراشکوه - که در سال ۱۶۵۹ به جرم ارتداد کشته شد - کتابهای متعددی در مقولات عرفانی تألیف کرد و علاوه بر آن پنجاه «اوپانیشاد» را از سانسکریت به فارسی برگرداند. همین ترجمه، اساس ترجمه اوپانیشادها به لاتین توسط «آنکتیل دوپرون» بود. و همین ترجمه‌های لاتینی بود که در سال ۱۸۰۱ منتشر شد و تحسین متفکران اروپایی را برانگیخت و بر تصویر ذهنی غریبان از هندوستان تأثیر بسزایی گذاشت.

در بین اطرافیان داراشکوه، نه تنها «چندر بهان» برهمن هندو را می‌یابیم که شرح جالبی از زندگی مرشدش به فارسی نوشته است بلکه به «سرمد» یکی از عجیب‌ترین شخصیت‌های ادبیات [... این دوره] هم برخورد می‌کنیم. او که اصلاً یهودی ایرانی بود، در شیراز با ملاحظه هم درس شد و به اسلام روی آورد.

سپس به بازرگانی پرداخت و ایران را به عزم هندوستان ترک کرد. در شهر «ته» عاشق پسر بچه هندیی شد، و سپس - شاید بر اثر تحولی ناگهانی - قلندروار سربه سیر و سیاحت گذاشت. «سرمد»، همان کسی است که در حضور «داراشکوه» در میان حیرت تماشاچیان و حاضران، لخت و عور شروع به پرسه زدن و دفاع از ابلیس کرد. وی ابلیس راموحد کامل نامید (۱) - ... و خطاب به «داراشکوه» سرود:

آنکس که ترا تاج جهانیانی داد

مارا همه اسباب پریشانی داد

پوشاند لباس هر که را عیبی دید

بی‌عیبان را لباس عریانی داد

□

سرمد تو حدیث کعبه و دیر مکن

در کوچه شک چو گم‌رهان سیر مکن

□ در قرن ۱۵ میلادی در بنگال «حتی برهنه‌های متعصب هم مثنوی مولوی را از بر می‌خواندند» و دیوان حافظ و مثنوی از جمله کتابهای نیمه مقدس بود

□ در واقع آثار شاعرانی از قبیل عرفی و بیدل با شیوه کلاسیک حافظ گونه شعر فارسی همان تفاوتی را دارند که منظره رنگارنگ جنگل پائیزی با انبوه درختان به شکوفه نشسته بهاری دارد.

□ زیبایی نظریات بیدل را تنها يك خواننده با پشتکار و مصمم می‌تواند درک کند، زیرا پیچیدگی ایماژها و ترکیبات بدیع فکری، بسیاری از غزلیات او را حتی برای خوانندگان دقیق و موشکاف هم غیر قابل فهم کرده است.

□ محتوای اصل اشعار بیدل شرح  
دلباختگی و اشتیاق و یأس و حسرت و  
مقابله امیدها و حرمانها است.

□ اقبال، گرچه از لغزشهای احتمالی در  
اشعارش با عنذر «هندی ام، از فارسی  
بیگانه ام» پوزش می خواهد ولی واقعیت  
این است که او به شعر فارسی در شبه قاره  
هند جانی دوباره بخشیده است.

«کلیم» را شاید بتوان از بهترین شعرای  
متفنون و متنوع گفتار اواخر عهد بابری به  
شمار آورد.

شعر فارسی علاوه بر پایتخت هند، در  
دیگر نقاط این کشور مانند بنگال و سند نیز  
در حال شکوفایی و گسترش بود

رو شیوه معرفت زشیطان آموز  
او را بهرست و طاعت غیر مکن

ایبت دوم رباعی بالا را در مآخذ ندیدم. مضمونش  
را در قالب وزن ریختم.!

با جلوس «اورنگ زیب» بر تخت شهریار، وضع  
عوض شد و دوران رونق ادبی به کساد گرائید.  
امپراطور «اورنگ زیب» که توجهش به آثار هنری و  
علاقش به لذت‌دنیوی به مرور زمان کاستی گرفته  
بود، از وقایع نگاران درباری ومدیحه سرانیهای  
شاعران دل زده ونسبت به آنان بی اعتنا شد. بسیاری  
از هنرمندان در جستجوی بازار و خریدار دیگری برای  
عرضه هنر خویش به مهاجرت پرداختند وشاعران  
نیز با هرچه پیچیده تر و غریب تر ساختن سبک دشوار  
هندی، دنیایی وهمی و خیالی برای خود ساختند تا از  
واقعیات زندگی که روز به روز عرصه را برایشان  
تنگ تر وزندگی را بر آنان سخت تر می کرد بدان پناه  
برند. خود امپراطور که مدت سی سال گرفتار جنگ با  
شاهان دکن بود، هرگز مجال پیدا نکرد به پایتخت خود  
دهلی بازگردد. جنگهای مداوم، خزانه امپراطوری را  
تهی و امپراطور را فقیر کرده بود. وسعت قلمرو با بریان  
کار دفاع از مرزهایش رامشکل می کرد. تعجیبی هم  
ندارد که با مرگ اورنگ زیب - تقریباً نود ساله - به سال  
۱۷۰۷ میلادی، اساس امپراطوری با بریان در هم  
شکست و در دوران صدو پنجاه ساله بعد از او، تاریخ  
شاهد اضمحلال یکی از قدرتمندترین امپراطوریهای  
روی زمین شد، قلمروی که سرانجام تحت سلطه  
بریتانیا درآمد.

در جریان تحولاتی که از اواخر سلطنت اورنگ  
زیب آغاز شده بود، شعرای پارسی گو برای خودشان  
دنیای جداگانه ای خلق کردند:  
غنیمت کنجوهی با مثنوی نیرنگ عشق به دنیای  
اوهام صوفیانه پناه برد. سبک ناصر علی سرهنندی حتی  
برای ایرانی الاصل ها هم تقریباً غیر قابل فهم شد و این  
را از اشارات نیشدار علی حزین - که به سال ۱۷۲۸ به  
هند پناه آورده بود - می توان استنباط کرد:

«از شعر ناصر علی و نثر بیدل، هیچ نمی توان فهمید!  
اگر من می توانستم این دو را به ایران ببرم، وسیله تفریح  
خوبی برای دوستان فراهم می شد!». و البته سبک ساده  
و روان «علی حزین» هم به نوبه خود مورد عنایت  
شعرای هند واقع نشد.

خاتم اساتید سبک هندی، میرزا بیدل است (وفات:  
۱۷۲۱)، شاعری با افکار صوفیانه که دیوان حجیم و  
آثار منثورش به علت دشواریها و پیچیدگی های  
غیر قابل حل، هرگز بطور کامل در مغرب زمین مورد  
مطالعه وتحقیق قرار نگرفته است. مثنوی عارفانه  
«طور معرفت» او حاصل سیر و سلوکها و بیانگر  
جهان بینی اوست.

«چهار عصص» او که آمیخته ای از نظم و نثر و حسب  
حالی عرفانی است با همه مشکل فهمی لبریز از افکار  
جالب است. شاعران نسلهای بعد و بخصوص اقبال،  
بیدل را از پیشروان جهان بینی یویای خود به شمار  
آورده اند. آثار بیدل گرچه در ایران به طور کامل

شناخته شده نیست، اما مطبوع طبع فارسی زبانان  
افغانستان و تاجیکستان است.

زیبایی نظریات بیدل را تنها يك خواننده با پشتکار  
و مصمم می تواند درک کند، زیرا پیچیدگی ایماژها و  
ترکیبات بدیع فکری، بسیاری از غزلیات او را حتی  
برای خوانندگان دقیق موشکاف هم غیر قابل فهم  
کرده است. با اینهمه، گاهگاه در دیوان او به اشعاری بر  
می خوریم که هم از حیث قالب و شیوه بیان و هم از  
حیث مضمون و محتوی در حد کمال است با معنایی  
چنان عمیق که خواننده را به امید کشف جواهری ازین  
دست، با شور و شوق به ادامه مطالعه دیوانش وادار  
می کند. محتوای اصلی اشعار بیدل شرح دلباختگی و  
اشتیاق است و یأس و حسرت ها و مقابله امیدها و  
حرمانها:

تل های شنی در سینه صحرای اشتیاق و تمنا برای تو  
مثل قلب مایوسان می تپد. اینجا صبح پیری به وداع با  
امیدها آمده است اینجا تار و پود کفن موی سپید  
است<sup>(۳)</sup>

در شعر بیدل - به شیوه اغلب شاعران عهد با بریان -  
صبح و سپیده بدان زیبایی و همه کس پسندی، به  
چیزی رغب انگیز و هولناک بدل می شود. او گاه در  
آرزوی سکون و آرامش، آه حسرت می کشد که:  
حتی مردگان هم نگران رستاخیزند آسایش مطلق چه  
دشوار است<sup>(۳)</sup>

ولی با این همه خواهان آرامش ابدی هم نیست:  
گویند بهشت جای آرامش جاودانه است جانی که  
در آن دلی نلرزد چه لطفی دارد<sup>(۳)</sup>

ازین ابیات می توان فهمید که چرا اقبال در طرح  
این نظریه که زندگی جاودانه چیزی جز تکامل دائم  
روحانی نیست، بیدل را به عنوان مرئی معنوی خود  
برگزیده است. گرچه در طول قرن هجدهم بسیاری از  
نویسندگان به پارسی سرانی و پارسی نویسی ادامه  
دادند ولی بیدل آخرین شاعر برجسته سبک هندی  
است زیرا به تدریج گروهی از ادیبان رو به زبانهای  
دیگر آوردند: در نواحی شمالی، زبان اردو - که لهجه  
جنوبی اش (دکنی) در گلکنده و بیجاپور دو قرنی  
متداول بود - به سرعت گسترش یافت: در دهلی، اردو،  
تقریباً - یا دست کم در عالم شاعری - جای فارسی را  
گرفت، اگرچه تأثیر زبان فارسی و عروض و قواعد  
شعری آن در اردوی کلاسیک کاملاً مشهود است.

بعد از مرگ «اورنگ زیب»، با از هم پاشیدن  
امپراطوری مغول، نفوذ زبان فارسی هم که روزگاری به  
عنوان تنها زبان فرهنگی و دیوانی در سرتاسر قلمرو  
با بریان رایج بود رو به زوال گذاشت و وحدت زبانی  
متزلزل گشت. در مناطق روستایی، اشعار عرفانی  
زیبایی به زبانهای سندی و پنجابی سروده شد، در  
حالی که شعر سرودن به زبان پشتو هم رواجی یافته  
بود، در بنگاله نیز یار دیگر مسلمانان رو به زبان بنگالی  
آوردند.

با این همه فارسی همچنان در میان جماعت شهر  
نشین رواج داشت. یکی از بهترین تألیفات در زمینه



در اشکال پیچیده سالیان اخیرش هم همواره عامل متحد کننده متفکران هندی و از جمله هندوهای بود که خود غالباً با اشعار حافظ و مولوی به خوبی آشنا بودند.

با فرمان مکاولی این عامل پیونددهنده از بین رفت و نگارش آثار ادبی به زبانهای محلی ترغیب شد. ولی سنت استفاده از زبان فارسی در بین طبقات تحصیلکرده همچنان باقی ماند. محمد اقبال (۱۹۳۳-۱۸۷۷) نیز چون می خواست پیامش به گوش جماعت بیشتری هم در داخل و هم در خارج هندوستان برسد، به فارسی متوسل شد و «اسرار خودی» را در سال ۱۹۱۵ به زبان مولانا - که او را مرشد معنوی خود می دانست - سرود. از آن زمان به بعد، او در آفرینش غالب آثارش از جمله «جاوید نامه» از زبان فارسی ادبی بهره جست. سبک اقبال به مراتب از اسلافش ساده تر است، چرا که رسالت پیامبر گونه ای که او خود را موظف به ابلاغش می دانست در قالب سنگین و تعبیرات دشوار نمی گنجید، او می خواست پیامش صریح و روشن باشد، با کلماتی که به آسانی در اذهان جای گیر شود. ازین روست که در آثار اقبال بندرت با تعبیرات متداول سبک هندی برخورد می کنیم.

در شعر اقبال استعاره های سنتی، به عنوان قالب هایی برای بیان افکار تازه به کار گرفته شده است و تعبیر بدیع او از مضامینی نظیر لاله و عقاب، فرهاد و حلاج، برای کسانی که سیر تکامل شعر فارسی را در شبه قاره مورد مطالعه قرار می دهند بسیار جالب توجه بوده است. اقبال، گرچه از لغزش های احتمالی در اشعارش با عنذر «هندی ام، از فارسی بیگانه ام» پوزش می خواهد ولی واقعیت این است که او به شعر فارسی در شبه قاره جانی دوباره بخشیده است و آن را در مقابل تعبیرات «شکننده» سبک هندی نرم و قابل انعطاف کرده است. او پیامی داشت و پیامش همانا دعوت هندیان به قیام و تحول بود و به برکت همین پیام زبان شعرش زبانی تازه و متحول و پویا شد، درینا که گرچه شعرای اردو از افکار او تقلید کردند ولی شاعر پارسی گوئی راه او را ادامه نداد و به نظر می رسد که با [مرگ] اقبال، تاریخ زبان فارسی در شبه قاره، همچون شعله شمعی که در آستانه خاموشی لمحهای می درخشید، به خاموشی گرا تیده باشد. ■

پانویس ها

- ۱) خانم شیمل در مقاله اش به مآخذ ابیات اشارتی نکرده و به نقل ترجمه شعرها اکتفا نموده است، متأسفانه یافتن بعضی ابیات مقدورم نشد، به ناچار مضمون بیت را از انگلیسی به فارسی برگرداندم. امیدوارم اگر خوانندگان دانشمند و خوش حافظه صورت اصلی اشعاری را که با شماره (۳) مشخص شده، به خاطر داشتند به دفتر ادبستان ارسال دارند. برای یافتن اصل شعرها حتی برای خانم شیمل نامه ای ارسال شد و چون خبری از ایشان نرسید و دروغ بود بیش ازین در ترجمه این مقاله ارزنده تأخیر شود، به ناچار ترجمه مفهوم بعض بیت ها آورده شد - مترجم.
- ۲) «ستی» یا «ساتی»: مراسم خود سوزانی زن شوهر مرده ی هند و
- ۳) ترجمه به مضمون است.

سبک شناسی و عروض و بدیع فارسی و به خصوص، فارسی هند، در سال ۱۸۲۱ در «لکنهو» و با استفاده از دستگاه «چاپ حروفی» که پادشاه «اوده» قاضی الدین حیدر، تأسیس کرده بود منتشر شد. این کتاب «هفت قلم» که توسط مستشرق اتریشی «یوزف فن هامر پورگشتال» به اختصار تحلیل و معرفی، و کتاب هفتم آن که به وسیله مستشرق و شاعر آلمانی «فردریش روکرت» با فصاحت ترجمه شده است هنوز هم به عنوان بهترین خود آموز مبهمات و پیچیدگی های شعر فارسی و هنر «ماده تاریخ» سرایی به حساب می رود.

مقارن انتشار این اثر، آخرین ادیب فارسی گوی هند، «میرزا اسدالله غالب» (۱۸۶۹ - ۱۷۹۷) شاعر تقریباً مشهوری شده و مجموعه مختصر اشعار اردویش معروفیتی برایش کسب کرده بود. با اینهمه از دیوان اشعار اردوی خود به عنوان «بیرنگ» و طرحی ساده یاد می کند. [بی رنگ] یا «بی رنگ» به معنای طرح مدادی ساده ای است که بر کاغذ می کشند تا بعداً به تصویر زیبای رنگارنگی تبدیلش کنند] در مقابل مجموعه اشعار فارسی اش که بدان لقب «نقشهای رنگ رنگ» می دهد. [فارسی بین تا ببینی نقشهای رنگ رنگ / بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است] «غالب» مدعی بود که به فارسی خالص می سرزاید نه فارسی هندی،

و بحث وجدلهای فراوانی با دیگر شعرا بر سر استفاده صحیح از لغات و ترکیبات فارسی می کرد. با همه این احوال در نظر خواننده امروزی، شعر او بیشتر یادآور اشعار طالب یا نظیری است تا حافظ، گرچه او خود در سرودن قصیده هایش بر آثار کلاسیک انوری، خاقانی، ظهیر قاریابی و دیگران تکیه داشته است.

«نغمه وحدت الهی» او که بار دینف «انداخته» به شیوه یکی از اشعار عرفی سروده شده است از شعر عرفی به مراتب پیچیده تر است. «غالب»، در قصایدش تمام مهارتهای خود را در فن بدیع به نمایش می گذارد و گاه علیرغم ثقیل بودن سبک شعرش، به نتایج قابل توجهی دست می یابد. همین مطلب در مورد غزلیاتش نیز صادق است. همان غزلهائی که برخی از ابیات آن در هند و پاکستان به عنوان ضرب المثل ورد زبان مردم است و از آن جمله این بیت که اشارتی به سرنوشت حلاج دارد، همان علاجی که شهید راه عشق است و سرمشق عاشقان رنج کشیده و طغیانگران در مقابل رسوم جامعه.

رازای که بود در دل ماموعظه نبود<sup>۳</sup>

آن را به سردار توان گفت نه منبر

او ایمازهای سبک هندی را گسترده تر می کند:

بیا و شور تمنای دیدنم بنگر

چو اشک از سرمزگان چکیدم بنگر

ولی گاه شعرش ساده و آهنگین می شود:

فراق و وصل تو خود نشسته دگر دارد (۳)

هزار بار برو و صد هزار یاریبا

در سال ۱۸۳۵، فرمان مکاولی برای استفاده از زبان انگلیسی به جای فارسی، در بخشهای تحت سلطه کمپانی بریتانیایی هند شرقی، لطمه شدیدی به فرهنگ اسلامی وارد آورد چرا که زبان فارسی، حتی